

# بی سایگان

فرانسواز ساگان

مترجم: علیرضا دوراندیش



نشرنون

۱۳۹۷

رمان خارجی

## فهرست

- فصل اول | ۱۳
- فصل دوم | ۲۱
- فصل سوم | ۳۷
- فصل چهارم | ۵۳
- فصل پنجم | ۶۵
- فصل ششم | ۷۳
- فصل هفتم | ۷۹
- فصل هشتم | ۹۳
- فصل نهم | ۹۹
- فصل دهم | ۱۲۹
- فصل یازدهم | ۱۳۷

## یادداشت مترجم

فرانسواز ساگان در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۵ در بخش کاژارک از حوزه‌ی لوت، در جنوب غربی فرانسه، متولد شد. کودکی‌اش را در لوت گذراند. آنجا با حیوانات بسیار مانوس بود، و این کشش را در سراسر عمر خودش حفظ کرد. او کوچک‌ترین فرزند والدین بورژوازش بود. پدرش یک کارخانه‌دار موفق اسپانیایی تبار و مادرش دختر یک زمین‌دار و مادربزرگ مادری‌اش اهل سن پترزبورگ روسیه بود. نام خانوادگی پدرش کواره بود اما فرانسواز پس از روی آوردن به ادبیات نام ساگان را از شخصیت شاهزاده ساگان مارسل پروست در رمان در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته به عاریت گرفت. فرانسواز تحصیل در دانشگاه سوربن را شروع کرد اما وقتی از عهده‌ی گذراندن امتحانات برنیامد ترک تحصیل کرد و دیگر هرگز به دانشگاه برنگشت. در سال ۱۹۵۴، در هجده سالگی، رمان سلام بر غم را منتشر

کرد. این رمان در فرانسه و خارج از آن توجه و ستایش زیادی را برانگیخت.

شخصیت‌های ساگان عموماً جوانانی سرخورده و نومید هستند که از بعضی جهات به شخصیت‌های رمان‌های سلینجر شبیهند. او در رمان‌هایش سبک تلخ‌گویی رمان‌روان‌شناسانه‌ی فرانسه را در پیش گرفته بود، آن هم در دوره‌ای که زمان رونق رمان نو فرانسوی بود. مکالمات بین کاراکترهای او اغلب زمینه‌های هستی‌گرایانه (اگزیستانسیال) دارند. او به غیر از رمان‌هایش، نمایشنامه، بیوگرافی و اتوبیوگرافی، ترانه و نمایشنامه‌های رادیویی و تلویزیونی هم نوشته است.

ساگان دو بار ازدواج کرد. نخستین ازدواجش با گای شولر، سردبیر نشریه‌ی هَشِت، بود که در ۱۳ مارس ۱۹۵۸ آغاز شد و در ژوئن ۱۹۶۰ به جدایی انجامید. شولر ۲۰ سال از ساگان بزرگ‌تر بود. ازدواج دوم او با باب وستهوف، یک سفالگر جوان آمریکایی، بود که در سال ۱۹۶۲ آغاز شد. این ازدواج هم در سال ۱۹۶۳ به جدایی کشید؛ دنیس، پسر این دو، در سال ۱۹۶۳ متولد شد.

ساگان در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۴ و در ۶۹ سالگی بر اثر آمبولی ریوی در اوئفلور کالوادوس درگذشت و به درخواست خودش در زادگاه محبوبش، کاژارک، به خاک سپرده شد.

ژاک شیراک، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، در مراسم یادبود او گفت که فرانسه با مرگ او یکی از درخشان‌ترین نویسندگان پراحساس خودش را از دست داد، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی دوران را.

سرگرمی ساگان راندن اتومبیل‌های پرسرعت بود، به گونه‌ای که یک بار در سال ۱۹۵۷ در آمریکا تصادف مرگ‌باری کرد و مدت‌ها در کما بود. او پنج اتومبیل داشت.

از او نقل قول‌های تأمل‌برانگیزی باقی مانده است:

- برای حسادت هیچ چیزی وحشتناک‌تر از خنده نیست.

- من تا حد جنون عاشق بوده‌ام، یعنی واقعاً دیوانه‌ی دیوانه، یعنی همان چیزی که به آن دیوانگی محض می‌گویند، و برای من تنها شیوه‌ی قابل درک برای عشق ورزیدن جنون است.

روی هم رفته، در کارنامه‌ی ساگان ۲۰ رمان، ۳ مجموعه داستان، ۹ نمایشنامه، ۱۵ اتوبیوگرافی و ۲ بیوگرافی ثبت شده است. بی‌سایگان سومین رمان ساگان است و در سال ۱۹۵۷ منتشر شده است.

ماجرای بی‌سایگان در پاریس اتفاق می‌افتد. داستان روی زندگی گروهی از پارسی‌های هنرمند و روشنفکر متمرکز می‌شود. نویسنده از زوایه‌دید سوم‌شخص برای روایت داستان خودش استفاده می‌کند تا تصویری واضح از کاراکترهایش ارائه بدهد. مخاطب به‌طرز دردناکی از گم‌گشتگی و بی‌هویتی شخصیت‌ها آگاه می‌شود، شخصیت‌هایی که هویت فردی و هدف زندگی‌شان را گم کرده‌اند. حتی جاه‌طلبی مثبت‌بئاتریس، به‌عنوان یک هنرپیشه، هم صرفاً یک جاه‌طلبی تقلیدی است. همین‌طور که شخصیت‌ها نومیدانه به داشتن روابطی اتفاقی با یکدیگر کشانده می‌شوند، پرده‌ی زشتی از ناخشنودی هم رفته‌رفته روی پاریس را می‌پوشاند.

این رمان یکی از رمان‌های پرفروش در فرانسه بوده است.

در حقیقت، این رمان در برگیرنده‌ی مطالعه‌ای جالب درباره‌ی برخی رویکردهای شخصیت‌هایش است و نوعی انحطاط عاطفی را به تصویر می‌کشد.

ترجمه‌ی فارسی از روی نسخه‌ی انگلیسی انتشارات پنگوئن انجام شده و مترجم انگلیسی آن آن «ایرن اش» است.

مترجم

پاییز ۱۳۹۳

### یک

برنارد وارد کافه شد. یک لحظه زیر نگاه‌های کنجکاو چند مشتری که زیر چراغ‌های از ریخت افتاده‌ی نئون نشسته بودند تأملی کرد و بعد با عجله به طرف صندوقدار رفت. صندوقدارها را دوست داشت، زنان چاق و چله و محترمی که سرشان در لاک خودشان است و فقط جیرینگ جیرینگ پول یا صدای کشیدن کبریت آن‌ها را به خودشان می‌آورد. زن صندوقدار اخمو، با نگاهی پر از خستگی، سکه‌ای به او داد. ساعت تقریباً چهار صبح بود. جعبه‌ی تلفن کثیف و گوشه‌ی آن هم خیس بود. شماره‌ی ژوزی را گرفت. تمام شب را در پاریس راه رفته بود تا به اندازه‌ی کافی خودش را خسته کند و بدون هیچ هیجان و احساسی به او زنگ بزند. اما چه معنی دارد که آدم در چنین ساعتی به یک دختر زنگ بزند. معمولاً ژوزی رفتارهای بد او را به رویش نمی‌آورد، اما این کار به خودی خود نشانه‌ی نوعی مزاحمت بود؛ و برنارد آن را کوچک به حساب می‌آورد. عاشق ژوزی نبود اما می‌خواست بداند که الان ژوزی داشت چه کار می‌کرد، و این فکر در تمام طول روز آزارش می‌داد. تلفن زنگ خورد و صدای